

## تبیین در علوم اجتماعی

بررسی دیدگاه‌های رایج و ارائه دیدگاه جایگزین

منصور نصیری\*

### چکیده

مقاله حاضر از چهار بخش تشکیل شده است: پس از مقدمه‌ای دربارهٔ تعریف علوم اجتماعی، دیدگاه‌های مطرح دربارهٔ تبیین در علوم اجتماعی را در دو بخش جداگانه و در دو دسته کلی دیدگاه صورت‌گرایان و دیدگاه فهم‌محوران بررسی خواهیم کرد و در نهایت دیدگاه جدیدی را پیشنهاد و پشتیبانی خواهیم کرد. صورت‌گرایان، همان مدافعان وحدت علوم هستند که تشکیل یافته از فیلسوفانی چون پوپر، همپل، نیگل و میل هستند. از نظر آنها شیوه و مدل تبیین در علوم اجتماعی، تفاوتی با شیوه و مدل مطرح در علوم طبیعی نمی‌کند. از سوی دیگر، فهم‌محوران شامل کسانی نظیر دیلتای و نوویتگنشتاینی‌ها و گادامر هستند. فهم‌محوران، برخلاف صورت‌گرایان، بر

\* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

تفاوت ذاتی تبیین در دو علم مزبور تأکید کرده، تبیین رفتارهای انسان را بر اساس شیوه تبیینی علوم طبیعی ناممکن و نامناسب می‌دانند. آیا واقعاً راه چاره همین دو دیدگاه است و باید یکی از این دو را برگزید؟ پاسخ ما به این پرسش منفی است. مدعای ما در این مقاله، ارائه دیدگاه سومی در این مسئله است که بر اساس آن، می‌توان از هر یک از دو دیدگاه کلی فوق، عناصر و ابعادی را برگرفت و دیدگاه تفصیلی‌ای را برگزید که معتقد است در علوم انسانی هم ابعادی هست که برای تبیین آنها، باید فهم‌محور بود و در قالب آن به دنبال یافتن دلیل برای آنها برآمد و هم ابعادی هست که باید همانند روال جاری در علوم طبیعی، برای تبیین آنها به دنبال یافتن علت بود. این دیدگاه را «دیدگاه تلفیقی» خوانده‌ایم.

**واژگان کلیدی:** تبیین، مدل قانون فراگیر، صورت‌گرایی، فهم‌محوری، علوم اجتماعی، علوم طبیعی.

## ۱. مفهوم علوم اجتماعی

علوم اجتماعی بر اساس تقسیم‌بندی‌ها و معیارهای گوناگون معانی و اطلاق‌های گوناگونی پیدا می‌کند که در اینجا نمی‌توان به آنها پرداخت. از این رو، برای تفکیک علوم طبیعی و علوم اجتماعی، تنها به برخی از ملاک‌های دسته‌بندی علوم اشاره می‌کنیم. برخی از مهم‌ترین ملاک‌هایی که در دسته‌بندی علوم به کار گرفته می‌شود، عبارتند از: ۱. تقسیم علوم بر اساس روش پژوهش در آنها، اعم از روش عقلی، روش تجربی و روش تاریخی و نقلی؛ ۲. تقسیم علوم بر اساس هدف و نتیجه‌ای که بر علوم مترتب می‌شود؛ ۳. تقسیم علوم بر اساس موضوع. البته، در این مقام، دغدغه‌ای در مورد دسته‌بندی علوم و دیدگاه‌های مختلف درباره آنها نداریم. تفکیک علوم بر اساس هر مبنایی که ارائه شود، خالی از اشکال نیست (برای بررسی بیشتر ر.ک: سروش، ۱۳۸۵، «ب»، ص ۱۸۵-۱۸۹) و آنچه در اینجا ملاک ما در جداکردن این دو علم (علوم طبیعی و علوم انسانی) بوده، پرداختن به مسئله تبیین و بررسی جداگانه تبیین در هر یک از این دو قلمرو، از سوی فیلسوفان علم بوده

است. در این کاربست، مقصود از علوم اجتماعی، علمی است که بر خلاف علوم طبیعی که موضوع مطالعه آنها طبیعت می‌باشد، بر انسان و مسائل انسانی متمرکز می‌شود. شکی نیست که مسائل انسانی، از ابعاد گوناگون فردی و اجتماعی قابل بررسی است؛ اما آنچه در بحث تبیین در علوم انسانی، تمرکز فیلسوفان علم را به خود جلب کرده است، عمدتاً مسائل و رفتارهای اجتماعی انسان‌ها بوده است. گاهی نیز به مسائل فردی انسان‌ها - نظیر مسائلی که در علم روان‌شناسی مطرح می‌شود - می‌پردازند. در این مقاله نیز عمدتاً علوم اجتماعی را به معنایی به کار برده‌ایم که در برابر علوم طبیعی و همسان با علوم انسانی است و از همین‌رو، می‌توان به جای آن از تعبیر علوم انسانی نیز استفاده کرد (برای بررسی بیشتر ر.ک: نصیری، ۱۳۸۸، فصل ۱/ فروند، ۱۳۶۲/ سروش، ۱۳۸۵، «الف» و ۱۳۸۵، «ب»/ مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۱۶-۱۷).

آنچه در اینجا ملاک ما قرار گرفته است، همان رویه‌ای است که فیلسوفان علم، در فلسفه علم و به هنگام بحث از تبیین در علوم مختلف در پیش گرفته‌اند. از این‌رو، بر اساس همان تلقی و تمایزی که آنها از علوم و انواع آن داشته‌اند، پیش رفته‌ایم.

نقطه آغاز علوم اجتماعی، به‌عنوان موضوعات آکادمیک رسمی برخوردار از گروه علمی در دانشگاه، تقریباً به سال‌های اخیر باز می‌گیرد، هرچند موضوعاتی که این علوم به آنها می‌پردازند، از ویژگی‌های مهم فلسفه در یونان باستان می‌باشد؛ مثلاً/ ارسطو آنچه را که امروزه «علوم اجتماعی» می‌خوانند، در اخلاق و سیاست مورد بحث قرار می‌داد. امروزه، موضوعاتی که زیر پوشش اصطلاح عام «علم اجتماعی» قرار دارند، به‌طور کلی عبارتند از: جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مردم‌شناسی، [علم] سیاست و اقتصاد. علاوه بر اینها، می‌توان برخی از موضوعاتی را هم که در جغرافیای مورد بحث قرار می‌گیرد، در این فهرست قرار داد. از همان آغاز پایه‌ریزی علوم اجتماعی در قرن نوزدهم، درباره اینکه آیا علوم اجتماعی «واقعاً» علم هستند یا نه، بحث‌های متعددی وجود داشت. اندیشمندان، به‌ویژه جامعه‌شناسی را با لحاظ عدم انطباقش با هنجارهای مورد پذیرش علم، مورد بررسی و نقد قرار دادند (Jackson, 2005, p.187).

پس از این مقدمه کوتاه، مروری اجمالی به مسئله تبیین در علوم اجتماعی و دیدگاه‌های

مطرح درباره آن خواهیم داشت.

## ۲. دیدگاه‌ها درباره تبیین در علوم اجتماعی

در آغاز پیدایش علوم اجتماعی، عده‌ای، علم‌بودن و در نتیجه صلاحیت تبیینگر بودن علوم اجتماعی و تاریخی را زیر سؤال بردند؛ اما در ادامه، این چالش کم‌رنگ شد و پس از پذیرش اصل صلاحیت تبیینی این علوم، این مسئله مطرح شد که علوم اجتماعی چه چیزی را تبیین می‌کنند؟ می‌توان گفت علوم تاریخی و اجتماعی، به‌طور کلی، دست‌کم دو چیز را تبیین می‌کنند: الف) آن دسته از کارهای تک‌تک انسان‌ها (افراد) را که دارای اهمیت تاریخی یا اجتماعی هستند، نظیر تبیین تصمیم هیتلر برای تسخیر جهان؛ ب) ساختارها و حوادث تاریخی و اجتماعی (پدیده‌های اجتماعی دارای مقیاس وسیع)، نظیر رسوم اجتماعی و نظام طبقاتی. درباره هر دو نوع تبیین فوق پرسش‌های فلسفی مطرح می‌شود. شاید مهم‌ترین پرسش درباره نوع «ب» این باشد که آیا می‌توان تبیین این نوع عمل را در نهایت، تبیین‌هایی صرف از تعداد زیادی از کارهای تک‌تک افراد، یعنی مجموعه پیچیده‌ای از تبیین‌های نوع «الف» دانست؟ اگر چنین باشد، تبیین‌های در مقیاس وسیع، چیزی جز مجموعه تبیین‌هایی از کارهای افراد نخواهد بود (Ruben, 1998). دومین پرسش این است که آیا تبیین در علوم اجتماعی، تبیینی علی تلقی می‌شود یا تبیین غایی؟

پرسش سوم این است که آیا تبیین در علوم اجتماعی به همان شیوه تبیین در علوم طبیعی است یا شیوه و ساختار متفاوتی دارد؟ این پرسش، مهم‌ترین دغدغه فیلسوفان علم را در بحث تبیین علوم اجتماعی تشکیل می‌دهد. در پاسخ به این پرسش به‌طور کلی دو رویکرد کلی پیدا شده است:

۱. تجربه‌گرایان و پوزیتیویست‌ها که مدافع «علم واحد» هستند، بر وحدت تبیین در علوم طبیعی و انسانی پای می‌فشارند. از جمله مهم‌ترین مدافعان رویکرد «علم واحد» کومت، میل و اخیراً همپل و نیگل هستند که بر وحدت روش‌شناختی علوم تجربی و علوم اجتماعی تأکید می‌کنند. این گروه، که گاه «طبیعت‌گرایان» نامیده می‌شوند، هرگونه تفکیک میان موضوع علوم طبیعی و موضوع علوم انسانی را رد می‌کنند. از نظر آنها، انسان‌ها نیز

بسان سایر ارگانیسم‌های زیستی، بخشی از طبیعت و متشکل از قوای فیزیکی یکسانی هستند و از همین‌رو، باید همه ویژگی‌های آنها از جمله ویژگی‌های ذهنی آنها را به‌گونه‌ای وابسته یا تابع ویژگی‌ها و مکانیسم‌های فیزیکی جهان فیزیکی فهم و تفسیر کرد (See: Herbert, 2000, p.3)

از نظر تجربه‌گرایان، باید تلاش کنیم تبیین‌هایی علی از رفتار انسان را پایه‌ریزی کنیم؛ تبیین‌هایی که مبتنی هستند بر قوانین و نظریه‌های عامی که می‌توان آنها را با مشاهدات تجربی تحقیق کرد و هرگز متأثر از ارزش‌های شخصی دانشمندان نیستند. تجربه‌گرایان در زیر عنوان کلی «صورت‌گرایی» قرار می‌گیرند و از همین‌رو، به طور کلی «صورت‌گرا» تلقی می‌شوند.

۲. در مقابل دیدگاه مزبور، نمایندگان «علوم اجتماعی فهم‌محور»، نظیر دیلتای، گادامر، وینچ و تیلور قرار دارند. این گروه، بر آن‌اند که طرفداران «علم واحد» با تأکید بر تبیین علی، قوانین عام و مشاهده تجربی، برداشتی از عینیت در علوم طبیعی را تأیید می‌کنند که هیچ ارتباطی با علوم اجتماعی ندارد. آنها استدلال می‌کنند که به‌دلیل ماهیت موضوعات مورد مطالعه در علوم اجتماعی، این علوم نمی‌توانند با منطق علوم طبیعی منطبق شوند. باورها، کارها، هنجارها و ارزش‌ها، قواعد و شهودها ذاتاً اموری معنادارند؛ یعنی هم با شهودهای ذهنی / شخصی و هم با سنت‌های فرهنگی مرتبطند. از همین‌رو، وظیفه علوم اجتماعی صرفاً مشخص کردن قوانین ثابت در رفتار انسانی نیست، بلکه فهم‌پذیر ساختن این رفتار، روشن‌ساختن عقلانیت آن، بر اساس مفروضات فرهنگی و نیات ذهنی است. بنابراین، بر اساس این دیدگاه، علوم اجتماعی ضرورتاً مستلزم بُعدی تفسیری است. این علوم نمی‌توانند بر صرف مشاهده و تبیین تکیه کنند، بلکه باید مجموعه پیچیده «معانی» ای را که بستر کارها و اعمال گروه اجتماعی مورد نظر را تشکیل می‌دهند، توضیح دهند. گاه، از این دیدگاه با عناوین ایدئالیسم، تفکیک‌گرایی روش‌شناختی (Methodological separatism) و تفسیر‌گرایی (Interpretivism) و هرمنوتیک یاد می‌شود (See: Ibid).

تضاد میان این دو رویکرد در منطق علوم اجتماعی، مسائل مهمی را درباره معنای عینیت علمی اجتماعی مطرح می‌کند. آیا می‌توان علوم اجتماعی را بر اساس مدل علوم

طبیعی پایه‌ریزی کرد، یا آنکه معیارهای علوم طبیعی دربارهٔ عینیت اساساً غیرقابل کاربست در علوم اجتماعی هستند؟ آیا همهٔ تبیین‌های علمی اجتماعی انواعی از تبیین هستند؟ و اگر چنین است، چگونه می‌توان آنها را تحقیق کرد؟ آیا قواعد علوم اجتماعی فقط برای زمان‌ها و مکان‌های خاصی صادقند یا می‌توانند اعتبار گسترده‌تری به دست آورند؟ در زیر با اشاره به دیدگاه‌های برخی از نمایندگان صورت‌گرایی و نمایندگان فهم‌محوری، دیدگاه هر یک از آنها را دربارهٔ تبیین در علوم اجتماعی بیان خواهیم کرد.

## ۲-۱. دیدگاه صورت‌گرایان دربارهٔ تبیین در علوم اجتماعی

صورت‌گرایان کسانی هستند که تلاش می‌کنند تبیین را صرفاً با ارائه صورت منطقی استدلال و بدون توجه به بستر و عوامل دیگری تعریف و تشریح کنند. این رویکردها، با تلقی تبیین به عنوان یک استدلال منطقی و ریاضی بیشترین توجه خود را به صورت منطقی استدلال‌های تبیینی معطوف کرده و به عوامل غیر صوری در تبیین - نظیر نقش بستر - توجه چندانی نمی‌کنند. در زیر دیدگاه برخی از آنها را ذکر می‌کنیم.

### ۲-۱-۱. پوپر

پوپر علاقهٔ چندانی به علوم اجتماعی و بررسی روش‌شناسی آن نداشت. این نکته‌ای است که در زندگی‌نامه خودنوشت به آن تصریح می‌کند و فقط اقتصاد را در این زمینه استثنا می‌کند. آنچه در مورد کار او در علوم اجتماعی می‌یابیم، کاربست غیراصلاح‌شدهٔ رویکرد او به علوم طبیعی است.

یکی از معدود مواردی که پوپر در آن به بحث دربارهٔ روش‌شناسی علوم اجتماعی می‌پردازد، مقاله‌ای است با عنوان «منطق علوم اجتماعی» (ر.ک: پوپر، «منطق علوم اجتماعی»، ۱۳۸۵، ص ۴۳۳-۴۵۱). وی در این مقاله، ضمن تأکید بر رویکرد وحدت در روش، در بیان روش علوم اجتماعی حکم اصلی خود را در قالب چند بند به صورت زیر مطرح می‌کند:

الف) روش علوم اجتماعی - همانند علوم طبیعی - عبارت است از آزمودن راه‌حل‌های

آزمایشی و موقت برخی مسائل. راه‌حل‌های مورد نظر پیشنهاد و مورد نقد قرار می‌گیرند. اگر راه‌حل پیشنهاد شده، نقدپذیر نباشد، آن را به‌مثابه راه‌حلی غیرعلمی کنار می‌گذاریم - هرچند به‌گونه‌ای موقت. ب) اگر راه‌حل پیشنهادی، نقدپذیر باشد، سعی می‌کنیم آن را ابطال کنیم. نقد تلاشی برای ابطال است. ج) اگر راه‌حل پیشنهادی با نقد ما ابطال شد، راه‌حل‌های دیگری را پیشنهاد می‌کنیم. د) اگر راه‌حل پیشنهادی در برابر نقد تاب آورد، موقتاً پذیرفته می‌شود و به‌خصوص آن را موضوعی در خور نقد و بحث بیشتر محسوب می‌کنیم. ه) بدین‌قرار، روش علم عبارت است از ارائه راه‌حل‌های موقت برای مسائل مورد ابتلای ما. به تعبیر دیگر، ارائه حدس‌هایی که تحت مهار نقدهای سخت و جدی قرار دارند. این روش، همان بسط آگاهانه و انتقادی روش «آزمون و خطا» است. و) عینیت علم نیز در گرو عینیت روش نقدی آن است؛ یعنی هیچ نظریه‌ای برتر از نقد نیست.

پوپر ایده اصلی این روش‌شناسی خود را چنین می‌داند: کشمکش میان معرفت و جهل، انسان را به مسائل و راه‌حل‌های موقت می‌کشاند. این کشمکش هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد. در نتیجه، معرفت، چیزی نیست جز طرح راه‌حل‌های موقت. از همین‌رو، به‌لحاظ نظری، همواره این احتمال هست که اندیشه‌ای که معرفت می‌پنداشتیم، نادرست از آب درآمده و مصداق جهل بوده باشد. از این‌رو، وی نزدیک‌بودن به حقیقت و قدرت تبیینی را اموری نسبی می‌داند. هرچند هر گزاره‌ای در واقع، یا صادق است یا کاذب، در مقام اثبات یک گزاره می‌تواند نسبت به گزاره دیگر به حقیقت نزدیک‌تر باشد (همان، ص ۴۴۷).

بدین ترتیب، پوپر تأکید می‌کند که همه علوم با نظام‌های قیاسی (استنتاجی) و یک نوع تبیین پیش می‌روند. از نظر وی یک تبیین روشن، همواره متشکل از استنتاج منطقی تبیین‌یاب از نظریه همراه با شرایط اولیه است. از این‌رو، از نظر پوپر نحوه تبیین در علوم طبیعی و اجتماعی، یکسان است.

## ۲-۱-۲. همپل

نام همپل با «مدل قانون فراگیر» که مهم‌ترین الگوی آن، الگوی قیاسی - قانونی است، گره خورده است. هرچند این الگو بدون پیشینه نیست و نمی‌توان همپل و اوپنهایم را مبدع آن

دانست، بلکه ریشه در اندیشمندان پیشین دارد؛ مثلاً برخی سرچشمه مدل قانونی - قیاسی را به *اقلیدس* و *دکارت* بازگردانده‌اند. بر اساس مدل قانونی - قیاسی، هر تبیینی متشکل است از دو عنصر اصلی: ۱. تبیین‌یاب، یا جمله‌ای که واقعه یا وضعیتی را که باید تبیین شود، توصیف می‌کند؛ ۲. تبیینگر، یا دسته‌ای از جملات که برای توجیه و تبیین آن واقعه یا وضعیت مطرح شده‌اند. خود تبیینگرها، شامل دو دسته‌اند: الف) گزاره‌هایی که شرایط اولیه خاصی را که مربوط به تبیین‌یاب هستند، بیان می‌کنند ( $C_1, C_2, \dots, C_n$ )؛ ب) یک یا چند گزاره نظری عام یا قوانین فراگیر (*Covering Laws*) که تبیین‌یاب از آنها استنباط می‌شود (همپل، «تبیین در علم و تاریخ»، ۱۳۸۷، ص ۱۹).

بدین ترتیب، در این گونه تبیین، حکم یا قضیه‌ای که تبیین‌یاب را بیان می‌کند، نتیجه منطقی قضیه یا قضایایی است که قوانین طبیعت و شرایط اولیه را بیان می‌کنند. از این رو تبیین یک چیز عبارت است از گنجاندن آن، تحت قوانین عام یا اثبات اینکه قوانین عام فراگیرنده و دربرگیرنده آن‌اند (Walton, 2004, pp.56-57). در واقع، تبیین در قالب یک استنتاج منطقی صورت می‌گیرد که مقدمات آن را یک یا چند قانون طبیعت و قضایایی که بیانگر شرایط اولیه هستند، تشکیل می‌دهد و نتیجه آن نیز قضیه‌ای است که بیانگر پدیده تبیین‌یاب است. علت نام‌گذاری این نوع تبیین به قیاسی - قانونی این است که این نوع تبیین سرانجام تبیین‌یاب را مشمول اصولی قرار می‌دهد که دارای خصوصیت قوانین عام هستند؛ چراکه پاسخ آن به این پرسش است که «چرا واقعه تبیین‌یاب روی داد؟» از طریق نشان‌دادن این امر است که واقعه مزبور در نتیجه شرایط خاصی روی داده که در  $C_1, C_2, \dots, C_k$  بر اساس قوانین  $L_1, L_2, \dots, L_r$  مشخص شده است (همپل، «تبیین در علم و تاریخ»، ۱۳۸۷، ص ۱۹).

بحث درباره مدل قانون فراگیر بسیار زیاد است و نمی‌توان در اینجا به همه آنها پرداخت (ر.ک: نصیری، «تبیین در علم و الاهیات»، پایان‌نامه دکتری). نکته مورد نظر در اینجا آن است که همپل، همان مدلی را که در مسئله تبیین در علوم طبیعی ارائه کرده است (مدل قیاسی - قانونی)، در علوم اجتماعی هم جاری می‌داند و هرگونه مدل فهم‌محور یا تفسیر‌محور را در تبیین‌های علمی اجتماعی رد می‌کند. از نظر همپل و برخی دیگر، مشکل



علوم اجتماعی تفسیرمحور یا فهممحور این است که نتایج پژوهش را وابسته به استعدادها و قریح همدلانه تک تک پژوهش‌گران می‌گرداند و با این توصیف، نمی‌توان هیچ یافته علمی اجتماعی تحقیق‌پذیری داشت و پژوهش ما جز ازدیاد تفسیرهای ناموجه رقیب، حاصلی نخواهد داشت. همپل در مقاله کلاسیک خود با عنوان «کارکرد قوانین عام در تاریخ» (The Function of General Laws in History) استدلال می‌کند که امکان عینیت نه به همدلی، بلکه به کاربست روش‌شناسی علمی طبیعی وابسته است. همپل می‌گوید یک حادثه یا کار تنها و تنها در صورتی به گونه‌ای قانع‌کننده تبیین می‌شود که توصیف آن به نحوی قیاسی از مجموعه فرضیه‌های شبه قانون عام، همراه مجموعه‌ای از گزاره‌هایی که بیانگر شرایط اولیه هستند، نتیجه شده باشد. وانگهی، این مقدمات باید شایسته تأیید یا ابطال تجربی باشند و نباید به امور متافیزیکی، نظیر کار روح جهانی که هگل مطرح می‌کند، ارجاع دهند؛ بلکه باید قوانین و یکنواختی‌های عامی را بیان کنند که به لحاظ تجربی قابل آزمون باشند. مثالی که همپل مطرح می‌کند، این است که برای تبیین این امر که «چرا کشاورزهایی که از بیابان خشک در عذاب‌اند، به کالیفرنیا مهاجرت می‌کنند»، باید از برخی قوانین عام استفاده کرد؛ نظیر این قانون که «مردم تمایل دارند به مناطقی مهاجرت کنند که شرایط زندگی بهتری را در اختیارشان می‌گذارد، همراه با بیان شرط مربوطه، یعنی این شرط که کالیفرنیا شرایط بهتری را برایشان فراهم می‌کند». تبیین یاب در صورتی تبیین می‌شود که جمله‌ای که بیانگر آن است، منطقاً از گزاره‌های ناظر به قانون و شرایط مناسب که هر دوی آنها قابل تأیید تجربی هستند، نتیجه شده باشد. افزون‌براین، همپل معتقد است تبیین‌هایی از این دست، همان ساختار منطقی پیش‌بینی را دارند. اگر توصیف حادثه مورد تبیین را می‌توان از مقدمات بیان‌شده استنتاج کرد، نتیجه این می‌شود که بر اساس همان استنتاج، می‌توان وقوع حادثه را پیش از رخ‌دادنش پیش‌بینی کرد؛ یعنی با توجه به قانونی که بیانگر این است که مردم به چه چیزی تمایل دارند و نیز با تحلیل شرایط اولیه آنها، امکان‌پذیر خواهد بود که مهاجرت مردمانی را که در همان شرایط دشوار زندگی می‌کنند، پیش‌بینی کنیم. برعکس این امر هم صادق است؛ یعنی وقوع حادثه، قانونی را که بر اساس آن پیش‌بینی مزبور انجام شده، تأیید خواهد کرد.

البته، همپل این بیان سخت‌گیرانه اولیه را اصلاح کرد تا آن را با پژوهش علمی، اجتماعی و تاریخی منطبق‌تر سازد و کمیابی نسبی قوانین عام در این قلمروها را توجیه کند. وی استدلال کرد که «تبیین‌ها»ی فراوانی، صرفاً «نماهای تبیین» هستند؛ یعنی ترسیم کلی از تبیین‌هایی که اشاره می‌کنند به تعمیم‌های مناسب و سمت‌وسویی را مشخص می‌کنند که در آن، پژوهش بیشتر پیش خواهد رفت؛ اما هرگز به مرتبه برهان قیاسی دقیق نمی‌رسند. این‌گونه «نماهای تبیین» پیش‌بینی‌های قابل اعتمادی به دست نخواهند داد. با این حال، در پایه‌ریزی صورت‌بندی تدریجاً کامل‌تر قوانین مناسب و شرایط پیشینی مناسب به ما کمک خواهند کرد. همپل همچنین استدلال می‌کند که بسیاری از قوانین مناسب در تاریخ و علوم اجتماعی، به لحاظ شکل، آماری هستند، نه عام؛ آنها به جای تبیین وقوع یک حادثه خاص، کثرت وقوع را تبیین می‌کنند. هرچند مورخان، در ظاهر، به‌هنگام ارائه تبیین تاریخی، پدیده را با توصیف مراحل متوالی رشته‌ای از حوادث که به وقوع آن منجر می‌شود، تبیین می‌کنند؛ اما همپل تأکید می‌کند که خواه مورخان بدانند یا ندانند، چنین تبیین‌هایی باید «اصول عامی» را مفروض بگیرند که وقوع هر گام را با توجه به گام قبلی «دست‌کم عقلاً محتمل» می‌کند (Hempel, 1965, p.449).

از سوی دیگر، طبق مدل «تبیین توسط مفهوم» (Explanation-by-concept) مورخان حوادث تاریخی را با طبقه‌بندی آنها تبیین می‌کنند؛ برای نمونه می‌گویند: «این اتفاق یک انقلاب اجتماعی بود». در اینجا نیز همپل تأکید می‌کند که هر دسته یا مقوله‌ای قابل اطلاق و کاربرد نیست، بلکه تنها مقوله یا دسته‌ای قابل اطلاق است که در آنها موارد خاص مطابق با الگوی عامی باشند که ویژه آنهاست (Ibid, p.454).

همپل مدل خود را به همه این نوع تبیین‌ها گسترش می‌دهد و مثلاً عمل «ع» را که از سوی عاملی به نام «الف» رخ داده، چنین تبیین می‌کند (Ibid, p.471):

«الف» در موقعیتی از نوع «م» بود.

۱. ارنست نیگل نیز همین توصیف را در کتاب (The Structure of Science (pp.564-568) پیشنهاد

می‌کند.

«الف» عامل عاقلی بود.

در موقعیتی از نوع «م» هر عامل عاقلی عمل «ع» را انجام خواهد داد.

بنابراین، «الف» عمل «ع» را انجام داد.

همپل با بحث از تبیین در تاریخ، تبیین‌های مطرح در تاریخ را نیز مشمول مدل قیاسی - قانونی می‌داند و با استناد به رخدادهای تاریخی می‌کوشد این نکته را در آنها نشان دهد. وی می‌نویسد: «هرگونه تبیینی که با اشاره به عوامل اقتصادی یا به کمک اصول کلی تغییر اجتماعی یا فرهنگی یک پدیده تاریخی را توجیه نماید، از نظر مفهومی یک تبیین قانونی است، حتی اگر صورت‌بندی واضح و آشکاری نداشته باشد» (همپل، «تبیین در علم و تاریخ»، ص ۲۳). همپل حتی تبیین‌های تکوینی را که در تاریخ ارائه می‌شود، دارای خصلت قیاسی - قانونی می‌داند. وی این نکته را در تبیین بر اساس دلایل انگیزشی نیز صادق می‌داند و دیدگاه ویلیام درای را که آن را متفاوت از مدل قیاسی - قانونی دانسته، به نقد می‌کشد (همان، ص ۲۴-۲۵).

### ۳-۱-۲. جان استوارت میل

جان استوارت میل تفکیک روش‌شناسی علوم اجتماعی از علوم طبیعی را رد می‌کند؛ وی در اظهار نظری تند، وضع علوم اخلاقی را لکه ننگی بر چهره علم می‌داند و راه زدودن آن را تعمیم روش‌های به‌کاررفته در موضوعات علوم طبیعی به موضوعات علوم اجتماعی می‌داند. وی فلسفه مطالعات اجتماعی را تنها شاخه‌ای از فلسفه علم می‌داند. تصویری که وی از تحقیق علمی - به‌طور عام - دارد، تصویری است که بر آرای هیوم درباره علیت مبتنی است: الف علت ب است، به معنای وجود ارتباط معقول - یا مرموز - میان این دو نیست، بلکه بدین معناست که بگوئیم توالی زمانی الف و ب مصداقی است از تعمیم به معنای به دنبال هم آمدن. اگر تحقیق علمی عبارت است از اثبات توالی علی، باید نتیجه گرفت که می‌توان درباره هر موضوعی که در آن، اثبات تعمیم‌ها ممکن است، تحقیق علمی داشت؛ اساساً هر جا که همگونی باشد، ممکن است علم هم وجود داشته باشد. در

تحقیقات اجتماعی یک تعمیم تقریبی، به خاطر عمدتاً اهداف عملی، با یک تعمیم دقیق مساوی است. بر رفتارهای اجتماعی و انسانی قوانین ذهن حاکم است و تفاوت این قوانین با قوانین فیزیکی و طبیعی، نه در نوع، بلکه صرفاً تفاوت در درجه کلیت و دقت آنهاست. در واقع، این قوانین نیز بسان سایر قوانین علمی، بیانگر یکنواختی‌ها هستند؛ با این تفاوت که یکنواختی‌ها در اینجا پیچیده‌ترند. قوانین مربوط به ذهن نیز همانند سایر قوانین علمی، بیانگر یکنواختی‌ها (یکنواختی‌های مربوط به تعاقب و توالی میان حالات ذهنی) هستند. بدین ترتیب، جان/استوارت میل همه تبیین‌ها را در اساس، دارای ساختار منطقی یکسانی می‌داند؛ چراکه میان اصولی که طبق آنها تغییرات طبیعی را تبیین می‌کنیم و اصولی که تغییرات اجتماعی را تبیین می‌کنند، تفاوت منطقی وجود ندارد. نتیجه آنکه باید به مسائل روش‌شناختی مربوط به علوم اجتماعی به مثابه مسائل تجربی نگریست (ر.ک: وینچ، ۱۳۷۲، ص ۶۵-۷۲).

بر این اساس، علوم اجتماعی برای آنکه واقعاً علمی باشند، نیازمند کشف قوانین عام و در نتیجه نیازمند صورت‌بندی پیش‌بینی‌هایی درباره برخی از رفتارهای انسان‌ها هستند. تا وقتی که دانشمندان علوم اجتماعی تبیین‌های خود را بر این قوانین و نظایر آنها مبتنی نکنند، از نظر تعمیم‌گرایان، از دو جهت با مشکل مواجه خواهند شد: ۱. از ارائه یک تبیین مناسب ناتوان خواهند بود؛ چراکه نمی‌توانند یک واقعه خاص را به‌عنوان بخشی از یک تعمیم عمیق‌تر نشان دهند؛ ۲. از ارائه پیش‌بینی نیز عاجز خواهند بود و در نتیجه هرگز نخواهند توانست راهی را برای بررسی درستی و صحت تبیین خود فراهم کنند. بدون وجود قانون، علوم انسانی از نظر تبیینی ناقص و از نظر تجربی غیرقابل آزمون خواهد بود و در نتیجه اساساً، علم نخواهد بود (فی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۴).

#### ۴-۱-۲. ارنست نیگل

یکی دیگر از صورت‌گرایان ارنست نیگل می‌باشد. نیگل بیشترین تفسیر را از ویژگی‌های

روش‌شناختی علوم اجتماعی بیان کرده است. بسیاری از مسائلی که در کتاب *ساختار علم*<sup>۱</sup> وی آمده، مستقیماً از فلسفه علوم اجتماعی گرفته شده که در اینجا به آنها می‌پردازیم. وی از همان آغاز بحث خود، به تنوع موجود در علوم اجتماعی و تفاوت آنها با علوم طبیعی توجه داشته است و می‌نویسد: «بررسی گذرای تعمیم‌ها و تبیین‌ها در علوم اجتماعی، بسیاری از تفاوت‌های موجود میان ویژگی‌های صوری و محتوای مفاهیم به‌کاررفته در دو رشته را روشن می‌سازد» (Nagle, 1961, p.535). با این حال، در نهایت با دیدگاه پوپر و همپل مبنی بر اینکه تبیین قانون‌شناختی در علوم اجتماعی نیز کافی است، موافقت می‌کند. از نظر او، هیچ‌یک از ویژگی‌های متفاوت مورد ادعا نباید این ادعا را رد کند که ما می‌توانیم برای علوم اجتماعی، قوانین عامی را اثبات کنیم که می‌توانند ابزاری برای تبیین نظام‌مند و پیش‌بینی باشند (Ibid, p.450). از نظر او ممکن است آزمایش‌های تحت کنترل در علوم اجتماعی مشکل یا ناممکن باشند؛ اما این امر در ستاره‌شناسی یا فیزیک نجومی هم صادق است؛ وانگهی در علوم اجتماعی دست‌کم تحقیقات تجربی تحت کنترل امکان‌پذیر است (Ibid, p. 453).

## ۲-۲. فهم محوری

به دیدگاه صورت‌گرایان درباره تبیین‌های علوم اجتماعی، واکنش‌های گوناگونی مطرح شد که وجه جامع آنها «فهم محوری» در تبیین‌های علوم اجتماعی است. طرفداران رویکرد فهم محور، به‌ویژه رویکرد فهم همدلانه معتقدند برای فهم رفتار انسان باید خود را به جای او بگذاریم؛ یعنی همان اندیشه‌ها و همان احساسات فرد عامل را داشته باشیم و از آنجاکه ما انسان هستیم، به این کار قادریم. در این روش، پژوهشگر برای فهم رفتار انسانی باید تلاش کند رفتارها و عملکردهای موضوع تحقیق خود را بر اساس موازین و ارزش‌های موجود در خود آن موضوع بررسی کند؛ مثلاً باید رفتار یک قبیله بدوی را بر اساس آداب و رسوم و ارزش‌های حاکم در آن جامعه مورد ارزیابی قرار دهد، نه بر اساس ارزش‌ها و

۱. بحث نیگل در این‌باره بیش از دویست صفحه (از ص ۳۹۸ تا ۶۰۶) از کتاب مزبور می‌باشد.

اصول محیط و جامعه خودش.

یکی از ادله ضرورت تفکیک تبیین در علوم انسانی از تبیین در علوم طبیعی، وجود دسته بزرگی از مفاهیم در جهان انسانی است که اگر فرد محقق خودش آنها را نیافته باشد، هرگز نمی‌تواند آنها را درک کند. از این‌رو، گفته می‌شود که مقام دانشمند علوم طبیعی، مقام تماشاگر است؛ اما مقام عالم علوم انسانی، مقام بازیگری است. تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و اساساً انسان‌ها، روحی دارند که جز با انس با آنها نمی‌توان به عمق آنها راه جست. اگر صرفاً تماشاگر باشیم و همچون یک دوربین فیلمبرداری عمل کنیم، از نمازخواندن مردم، چیزی جز خم و راست شدن، چیز دیگری را شکار نخواهیم کرد. یکی از مشکلات مارکسیست‌ها و ملحدان این است که در تبیین رفتار جوامع مذهبی، هیچ‌گونه احساس مذهبی ندارند و آن را خرافه‌ای بیش نمی‌دانند؛ از این‌رو، همواره تبیین آنها به خطا می‌رود (سروش، ۱۳۸۵، «الف»، ص ۳۰). این، همان روندی است که عارفان همواره از آن می‌نالند و تأکید می‌کنند که با دیده خود به وقایع و رفتارهای انسانی منگردید و گرنه به خطا خواهید رفت. اما اگر فهم همدلانه را در پیش بگیریم و خود بازیگر باشیم و نه تماشاگر، روح این عمل را درخواهیم یافت و در این صورت است که می‌توانیم ادعای تبیین آن را داشته باشیم. یک معنا از بازیگر بودن آن است که شناخت انسان و جوامع انسانی نیازمند و مبتنی بر به‌کارگیری مفاهیم و اصطلاحاتی است که مصادیق آنها برای شخص محقق آشکار نمی‌شود، مگر آنکه پیش‌تر خود وی آن مفاهیم را در خودش یافته و به آنها رسیده باشد (همان، ص ۳۶). دلیل اینکه بسیاری از انسان‌ها در برخورد با یکدیگر احساس بیگانگی کامل می‌کنند، همین است که در دنیای یکدیگر نیستند و از هم فاصله دارند (همان، ص ۳۸).

یکی دیگر از دلایل لزوم تفکیک تبیین در این دو علم، آن است که انسان، موجودی است اعتبارساز و زندگی اجتماعی انسان‌ها جز به کمک ابداع مفاهیم اعتباری و قراردادی سر نمی‌گیرد؛ از این‌رو، فهم حوادثی که در قلمرو انسانی، به‌ویژه در قلمرو اجتماعی می‌گذرد، جز با ورود خود محقق در عالم اعتبارات آن جامعه، امکان‌پذیر نیست. با ورود به عالم اعتبارات است که در واقع عضوی از آن جامعه شده، رفتارهای آنها را درک و تبیین

خواهد کرد (همان، ص ۴۵). این دلیل عمدتاً به پیتر وینچ باز می‌گردد که اشاره بیشتر به آن، خواهد آمد. همچنان‌که خواهد آمد، وی رفتار انسانی را تابع قواعد و قواعد را نیز برخاسته از اعتبار انسان‌ها می‌داند.

از آنجاکه دشمن اصلی این رویکرد، پوزیتیویست‌ها هستند، کلیتاً این اعضا این رویکرد را ضدپوزیتیویست می‌نامد (Clayton, 1989, p.66).

بنا به نظر صورت‌گرایان، تفاوت علوم انسانی با علوم طبیعی، تنها تفاوت در درجه است و می‌توان روش‌شناسی و تبیین در علوم انسانی را به شیوه مرسوم در علوم طبیعی تحویل کرد. اما فهم‌محوران بر تفاوت ذاتی این دو تأکید می‌کنند. برخی از تفاوت‌های این دو علم که فهم‌محوران بر آنها تأکید می‌کنند، عبارتند از: ۱. در علوم طبیعی به دنبال علت هستیم و در علوم انسانی به دنبال دلیل. ۲. کار اصلی علوم طبیعی مشاهده و تجربه است؛ ولی کار اصلی علوم انسانی، فهم معنای اعمال، از طریق فهم نیت و اعتبارات انسان‌هاست. ۳. مشاهداتی که در علوم طبیعی انجام می‌شود، از بیرون است؛ درحالی‌که به‌ویژه از نظر فهم‌محوران، مشاهده و کشف در علوم انسانی از درون انجام می‌شود. ۴. برخی گفته‌اند در علوم طبیعی، ایدئولوژی دخالت نمی‌کند، اما در علوم انسانی دخالت ایدئولوژی پذیرفته است (سروش، ۱۳۸۵، «ب»، ص ۴۶۸).

بدین ترتیب، مهم‌ترین مستمسک این گروه، استدلال‌هایی است که برای تفاوت مبنایی و ذاتی علوم اجتماعی با علوم طبیعی می‌آورند. تفاوت این دو علم، از تفاوت در روش، موضوع و غایت آنها ناشی می‌شود؛ اما شاید بتوان گفت در بحث حاضر، تفاوت در موضوع است که محور همه استدلال‌ها را تشکیل می‌دهد. تفاوت در موضوع، باعث تفاوت در چند بعد گذشته است:

### الف) تفاوت در کشف قانون

تفاوت در موضوع، باعث می‌شود که برخلاف علوم طبیعی، یافتن قانون در علوم اجتماعی یا غیرممکن شود یا غیرعملی. عمده دلیل آنها برای این استدلال به ویژگی منحصربه‌فرد «موضوع» علوم اجتماعی باز می‌گردد. برخی از تفاوت‌های ماهوی رفتار انسانی که موضوع

علوم اجتماعی است، با پدیده‌های طبیعی که موضوع علوم طبیعی است، عبارتند از اینکه پدیده‌های طبیعی قابل مجزاکردن، ثابت، تکرارپذیر و بسیطند؛ درحالی‌که رفتار انسانی تعاملی، متغیر، غیرقابل تکرار و پیچیده است.

یکی از قوی‌ترین استدلال‌ها برای اثبات ناممکن بودن یا غیرعملی بودن کشف قوانین در علوم اجتماعی که مدافعان فهم محوری مطرح می‌کنند، بر محور عنصر پیچیده بودن رفتار انسانی متکی است. این استدلال را می‌توان به صورت زیر آورد: (See: McIntyre, 1994, pp.131-132).

**مقدمه اول:** موضوع علوم اجتماعی، یعنی رفتار انسانی «به دلیل تغییر عوامل مؤثر بر آن و متغیرهای زیربنایی آن، از جمله آگاهی انسانی» همواره در حال تغییر است (پیچیده بودن کشف روابط قانون مند در رفتار انسانی).

**مقدمه دوم:** برای کشف قوانین به چند نمونه نیاز داریم؛ اما پیچیده بودن، کشف روابط قانون مند را غیرممکن می‌سازد.

نتیجه: کشف قوانین علمی اجتماعی غیرممکن است.

لی سی. مک/یتتایر در مقاله «پیچیدگی و قوانین علمی اجتماعی» به بررسی و نقد این استدلال پرداخته است (See: Ibid, pp.131-143).

یکی از اعتراضاتی که به این رویکرد شده، این است که تضمین نمی‌کند تبیین ارائه شده برای رفتار مورد نظر، درست است (See: Hempel, 1994, p.247) و همواره احتمال پنهان ماندن عاملی انسانی و درون ذهنی وجود دارد.

## ب) اشکال اخلاقی

معضل دیگری که تفاوت در موضوع علوم انسانی باعث آن می‌شود، اشکالات اخلاقی است. یکی از این اشکالات هنگامی پیش می‌آید که بخواهیم، طبق روال مرسوم در علوم طبیعی، روی موضوع مورد مطالعه، آزمایشی انجام دهیم. آزمایش عمدتاً برای علوم اجتماعی امکان پذیر نیست. مهم ترین دلیل آن نیز پیامدهای غیراخلاقی آن است؛ چراکه انجام آزمایش روی مردم به نحوی که ممکن است پیامد ناگواری برای آنها داشته باشد،



کاری غیراخلاقی است. برای مثال، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان درباره‌ی این امر که چه چیزی مؤثرترین نوع تحصیلات و تربیت را تشکیل می‌دهد، دیدگاه‌های متفاوتی دارند. در این باره، یک آزمایش بسیار مفید این است که نظام‌های گوناگونی را بنیان نهاده، گروه‌های مشابهی از بچه‌ها را در نظام‌های گوناگون عضو کنیم و ببینیم چگونه پیش می‌روند. اما این کار هم از نظر اخلاقی نادرست است؛ چراکه ما باید به لحاظ اخلاقی کودکان را در نظامی تربیت کنیم که هم اکنون بهترین شیوه‌ی تلقی می‌شود و نمی‌توانیم برای آزمایش در نظام‌هایی تربیت کنیم که از نتایج آن آگاه نیستیم (Jackson, , 2005, pp.190-191).

### ج) حساسیت به اعلام پیش‌بینی

موضوع علوم طبیعی به اعلام قوانین مربوط به رفتارها و کنش‌های حساس نیست؛ مثلاً آگاهی به قانون اصطکاک و اعلام آن و ارائه پیش‌بینی بر اساس آن، هیچ‌گونه تأثیری در تحقق این امر در آینده نخواهد گذاشت؛ اما انسان به نحوی است که با کشف قوانین حاکم بر رفتار او و اعلام پیش‌بینی درباره‌ی آن، ممکن است پیش‌بینی مزبور کاملاً بر عکس درآید؛ چراکه رفتارهای انسان‌ها اختیاری است و هر لحظه ممکن است تغییر کند و نتیجه بر عکس شود (سروش، ۱۳۸۵، «ب»، ص ۴۵۹).

### د) آزمودن و اندازه‌گیری

آزمودن و اندازه‌گیری به یک میزان مشکل می‌باشند. شیوه‌ی فرضی - قیاسی بیان‌گر آن است که ما نظریه‌ای را پایه‌ریزی و سپس از آن استنتاج‌هایی کرده و آنگاه، بر اساس این استنتاج‌ها پیش‌بینی‌هایی ارائه می‌کنیم و سپس برای پی‌بردن به صحت و سقم آن پیش‌بینی‌ها، به سنجش و بررسی می‌پردازیم و این، کاری است که در علوم طبیعی تقریباً همیشه، مستلزم انجام آزمایش است - هرچند در همه‌ی موارد، آزمایش لازم نیست؛ مثلاً ستاره‌شناسی یک استثنا تلقی می‌شود. این نوع آزمایش در علوم اجتماعی پذیرفته نیست. در آزمایشگاه‌های مربوط به علوم طبیعی می‌توان برای خارج کردن عامل‌هایی که ممکن است مانع این آزمون و سنجش باشند، تلاش زیادی کرد؛ اما این کار در جامعه‌ی باز، ممکن

نیست. در علوم اجتماعی اندازه‌گیری هم به دلایل فوق، مشکلی فراروی محققان است. می‌توان در آزمایشگاه اندازه‌گیری‌هایی را با دقت بسیار حیرت‌آوری انجام داد؛ اما در جامعه باز، اندازه‌گیری‌ها که معمولاً در قالب آمار انجام می‌پذیرند، غیردقیق و مبهم‌اند. این نکته در همه علوم اجتماعی صادق است. دلیل این فقدان دقت و مبهم‌بودن، این است که تولید آمارها، خود یک فرایند اجتماعی است و در نتیجه عامل‌های متعددی در آن ایفای نقش می‌کنند (Jackson, 2005, p.192).

با توجه به توضیح فوق، در زیر به بیان دیدگاه برخی از مدافعان رویکرد فهم‌محور اشاره خواهیم کرد.

### ۱-۲-۲. دیلتای و تولد علوم انسانی

دیلتای در میان ضدپوزیتیویست‌ها بانفوذترین آنهاست. وی بر همه کسانی که علوم اجتماعی را مستقل می‌دانند، تأثیر گذاشته است. یکی از دغدغه‌های اصلی وی، جداکردن علوم انسانی از علوم تجربی و تحلیل معرفت‌شناختی از علوم انسانی و روش‌شناسی آنها بود؛ چراکه معتقد بود جهان انسانی، جهانی است که از درون، بدون واسطه و از طریق «تجربه زندگی» با آن آشنا هستیم؛ درحالی‌که جهان فیزیکی، جهانی است که از طریق «تجربه بیرونی» می‌شناسیم. جهان انسانی سرشار از معناها و ارزش‌هاست؛ ارزش‌ها و معنایی که می‌توانیم در آنها سهیم شویم و یا دست‌کم آنها را درک کنیم. علاوه بر این، جهان انسانی را نمی‌توان همچون نظام علی جبری درک کرد؛ چراکه کارهای نفس‌آزادانه و هدفدار و خلاقانه است؛ برخلاف علیت در طبیعت که کور و غیرخلاق است و این، باعث گسترانده شدن همسانی‌های ضروری در همه‌جای طبیعت شده است (واعظی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳-۱۱۴).

از نظر دیلتای هدف علوم انسانی، شناخت حیات است که از اساس، متفاوت با شناختی است که در علوم طبیعی مورد نظر است؛ چراکه موضوع علوم طبیعی، طبیعت و پدیده‌های طبیعی و تجربی و واقعیت‌هایی است که مستقل از فعالیت انسانی پدیدار گشته است و هدف دانشمند علوم طبیعی، تبیین این پدیده‌ها و روابط حاکم بر آنها به کمک قوانین عام

می‌باشد. اما موضوع علوم انسانی هر چیزی است که انسان به‌گونه‌ای فعال نقش خود را بر آن ایفا کرده است و آنچه دانشمندان علوم انسانی به دنبال آن‌اند، این است که کارهای انسان‌ها را از رهگذر تجربه، مقصد، اهداف، آرزوها و ویژگی‌های آثار آنها درک کند. دیتای تأکید می‌کند که آنچه در موضوعات علوم انسانی برای حواس ما قابل ادراک است، تجلیات و اظهارات حیات و ذهن است؛ یعنی همان چیزهایی که از طریق اشارات، کلمات و افعال و خلاقیت‌های هنری ظهور یافته است. اما نکته مهم این است که حواس ما نمی‌توانند این تجلیات و اظهارات را «بفهمند»؛ چراکه این تجلیات، در واقع، اظهار فیزیکی آن حالات ذهنی و نفسانی است و آنچه در دسترس حواس است، صرفاً اظهارات فیزیکی است، نه حالات ذهنی (همان، ص ۱۰۹).

پرسشی که در اینجا مطرح است، این است که بر اساس دیدگاه دیتای چگونه می‌توان به فهم حیات که هدف علوم انسانی است، دست یافت؟ دیتای در پاسخ به این پرسش، اصولی را بیان کرد که به کمک آنها سامان‌دهی تجربه‌های حیات امکان‌پذیر می‌شد. وی این اصول را «مقولات حیات» نامید. این مقولات، راه‌های تفسیر حوادث می‌باشند. البته دیتای هیچ‌گاه موفق نشد این مقولات را به‌طور کامل بیان کند؛ اما برخی از این مقولات عبارتند از: ۱. ارتباط درون و بیرون: آنچه در این اصل مورد نظر دیتای است، محتوای ذهنی و ابراز و اظهار فیزیکی آن است؛ مثلاً اخم کردن، ابراز عصبانیت است که حالتی ذهنی و درونی است. ۲. قدرت: ما با توسل به این عنصر، تحمیل خود را بر اشیا و افراد دیگر تجربه می‌کنیم و نیز- هنگام کمک‌گرفتن از آنها یا هنگام مانع‌شدن آنها در برابر کارهای ما- از تأثیرات آنها بر خودمان آگاه می‌شویم. ۳. ارزش: که از طریق آن، زمان حال را تجربه می‌کنیم. ۴. هدف: که بر اثر آن، در آینده سهیم می‌شویم. ۵. معنا: که از طریق آن، گذشته و تاریخ را می‌فهمیم (همان، ص ۱۱۰-۱۱۱).

از سوی دیگر - همان‌طور که گذشت - ما حیات دیگران را از طریق اظهارات و تجلیات حیات آنها می‌فهمیم. حصول این فهم به چند شرط امکان‌پذیر است: ۱. آشنا بودن با فرایندهای ذهنی‌ای که از خلال آنها معنا، تجربه و اظهار و منتقل می‌شود؛ اگر آگاه نباشیم که دوست داشتن و نفرت‌ورزیدن، اظهار و ابراز کردن چه اموری هستند، هرگز قادر به فهم

چیزی از حیات دیگران نخواهیم بود. ۲. شناخت بستر واقعی و انضمامی اظهارات و تجلیات حیات؛ وی تأکید می‌کرد که معنای یک کلمه در موقعیت شفاهی آن، بهتر از موقعیت نوشتاری آن، فهم می‌شود. بنابراین، برای فهم ابراز و اظهار، باید زمینه‌ای را که در آن قرار گرفته، کشف کرد؛ مثلاً برای فهم یک مذهب یا اندیشه فلسفی، باید شرایط و زمینه‌های اجتماعی ظهور آن را شناخت. ۳. تأمل در شناخت نظام‌های فرهنگی - اجتماعی؛ این شناخت باعث روشن شدن ماهیت بیشتر اظهارات می‌شود. برای آنکه جمله‌ای را بفهمیم، گریزی از شناخت زبان خاص به‌کاررفته در آن نداریم. برای فهم هر حرکت در شطرنج، باید قواعد این بازی را شناخت (همان، ص ۱۱۱-۱۱۲).

به باور دیلتای علوم غیرطبیعی به‌طور مشترک اشاره به انسان‌ها و روابط آنها با یکدیگر و با طبیعت بیرونی دارند. از این‌رو، این علوم یک پایه مشترک دارند و آن اینکه همه آنها بر تجربه بشری، اظهار این تجارب و فهم این تجربه‌ها مبتنی شده‌اند. این چند عامل، ویژگی علوم انسانی هستند.

بنابراین، وظیفه نظریه مربوط به علوم انسانی، این است که به ویژگی‌های موجود در فرایندهای معرفت‌شناختی در روان پردازد. هر نظریه کافی و قانع‌کننده دو بخش خواهد داشت: بخش درونی و بخش بیرونی.

دیلتای در بررسی حوادث تاریخی، روش فهم را پیشنهاد می‌کند: مورخ باید برای خود این نموده‌های اولیه را تجربه یا بازآفرینی کند. تبیین به‌تنهایی برای این کار کفایت نمی‌کند: «ما از طریق فرایندهای عقلی تبیین می‌کنیم، اما از طریق همکاری همه قوای ذهنی خود در درک پدیده، فهم می‌کنیم. فهم عبارت است از "یافتن دوباره «من» در «شما»". از نظر وی، تحقیق تاریخی باید به یک همذات‌پنداری همدلانه با موضوعات خود دست یابد و شرط وصول به فهم علمی اجتماعی کافی همین هم‌ذات‌پنداری است.

البته، در تفکر دیلتای پس از سال ۱۸۸۳ تحولاتی رخ داد. از همین‌رو، وی دو دوره اندیشه داشته است ( Bulhof, Wilhem Dilthy: A Hermeneutic Approach, 55/ (cf. Diwald, Wilhelm Dilthey, 121ff). کلیتون معتقد است این دو منظر فکری مکمل یکدیگر و هردو مفیدند: دوره اول از استقلال علوم انسانی از سیطره علوم طبیعی

دفاع می‌کند و دوره دوم انتقال گریزناپذیر از فلسفه علوم اجتماعی به مسائل فلسفی (الاهیاتی) وسیع‌تر را تشکیل می‌دهد. از آنجاکه نقطه آغاز دیتای مفهوم ساختار روانی - ذهنی بوده است، روان‌شناسی نخست چهارچوبی را برای تفسیر فرایند فهم فراهم کرد. بعدها، با تمرکز بیشتر اندیشه و تفکر او بر نیاز به در نظر گرفتن «کل»، که پدیده روان‌شناختی بخشی از آن است («بافت‌های فرا شخصی» یا «کلیت حیات روانی») کاریست یک چهارچوب مابعد روان‌شناختی را آغاز کرد... این اشتغال با کل‌های بزرگ‌تر حیات اجتماعی بعدها شعار جنگ اندیشمندانی نظیر آدرنو، هابرماس و گادامر در ضدیت با نحوه پژوهش علوم اجتماعی صورت‌گرایان گشت.

از این‌رو، در دیتای متأخر ویژگی علوم انسانی، اشتغال و پرداختن به مقولاتی نظیر معنا و محتوا (Bedeutung) می‌گردد. این اصطلاح بیانگر یک رابطه است: «محتوا (معنا) مشخص‌کننده رابطه اجزای حیات با کل است که در ماهیت حیات بنا شده است».

از نظر دیتای، تنها «فهم» است که می‌تواند رابطه میان بخش و کل را به چنگ آورد. وی هرمنوتیک را علم «فهم» می‌داند و بر آن است که این علم، برخلاف علوم طبیعی، قادر به دیدن یک متن یا یک عمل در درون بافت زندگی فرد - یعنی جهان اجتماعی - است و روش‌های علوم طبیعی کل‌های اجتماعی را که معنا بر آنها مبتنی است، نادیده می‌گیرند.

دیتای که ایدئالیستی تاریخ‌محور است، معتقد است محرک اصلی در جامعه، همان ذهن فرد یا روح (Geist) می‌باشد، نه یک چیز مادی نظیر محیط، اقتصاد یا سایق‌ها و انگیزه‌های زیستی. از همین‌روست که وی علوم اجتماعی را علوم مربوط به روح (روح‌محور) (Geisteswissenschaften) می‌نامد و آنها را در برابر علوم طبیعی قرار می‌دهد. از آنجاکه حالات ذهنی قابل حدس عمومی نیست و از آنجاکه دیتای نمی‌تواند توقع کشف علائم فیزیولوژیستی مربوط به فرایندهای ذهنی را داشته باشد، وی معتقد است تنها راه برای حدس حالات ذهنی افراد دیگر این است که تلاش کنیم خود را به جای او - یعنی در شرایط حاکم بر او - بگذاریم. به تعبیر دیگر، من تنها در صورتی می‌توانم بفهمم که چرا وی این کار را انجام داده که خود را در جای او تصور کنم و خلاصه آنکه فهم همدلانه داشته باشم.

## ۲-۲-۲. ویلیام درای

مهم‌ترین اثری که ویلیام درای در آن به شرح و بسط دیدگاه خود پرداخته، کتاب **قوانین و تبیین در تاریخ** (See: Dray, 1957) است. وی، با رد توصیف همپل، دیدگاهی را مطرح کرد که در واقع تقریر اصلاح‌شده‌ای از رویکرد فهم همدلانه است. همچنان‌که دیدیم، طرفداران رویکرد فهم همدلانه برآن‌اند که قوانین و تبیین‌های علی برای فهم رفتار انسانی مناسب نیستند. درای صورت بندی جدیدی از این دیدگاه ارائه می‌کند. او انکار نمی‌کند که رفتار انسانی تابع قانون است، بلکه می‌گوید حتی اگر رفتار انسانی دارای قانون باشد، باید رفتار انسانی را متناسب با موضوع خاص آن بفهمیم. در تبیین علی از بیرون به پدیده می‌نگریم؛ اما رفتارهای انسانی را باید از منظر عامل فهمید. از نظر درای، دلمشغولی علوم انسانی نه تبیین یا پیش‌بینی وقوع یک حادثه، بلکه فهم معنای حادثه است. درای این نکته را زیر سؤال برد که تنها مقیاس ناکامل بودن یک طرح تبیینی غیرقابل اعتماد بودن آن در پیش‌بینی است. از نظر وی، آنچه یک طرح تبیینی، باید داشته باشد، صلاحیت و توانایی آن برای فهم‌پذیرکردن زنجیره‌ای از حوادث است. وظیفه علوم اجتماعی نه تنها تبیین کارها و حوادث با علت‌هاست، بلکه اثبات عقلانیت آنها به عنوان کارهایی توأم با دلایل است؛ یعنی کشف معنا یا محتوای آنها برای عامل‌هایی است که آنها را انجام می‌دهند.

درای معتقد است نوع مهمی از تبیین تاریخی با ویژگی‌های منحصر به فرد وجود دارد که با مدل قانون فراگیر سازگار نیست (Ibid, p.118). وی بر این نوع تبیین، عنوان «تبیین عقلانی» (Rational Explanation) اطلاق می‌کند که مقصود از آن، تبیینی است که نشان‌دهنده دلیل و منطق عمل فرد عامل است. به بیان کامل‌تر، نوعی بازسازی محاسبه و برآورد از ابزار و وسایلی است که فرد عامل برای هدفی که انتخاب کرده و در پرتو شرایطی که با آنها مواجه است T برمی‌گزیند. هدف از تبیین عقلانی، گنجاندن تبیین‌یاب در قلمرو شمولی قوانین کلی نیست، بلکه این است که نشان دهد عمل انجام‌شده، چیزی است که به دلایل مشخصی انجام شده است، نه اینکه عمل انجام شده را صرفاً در چنین و چنان مناسبت و شاید مطابق برخی قوانین نشان دهد. برای تبیین عمل، باید بدانیم که چه علل و ملاحظاتی باعث متقاعدشدن فرد عامل برای انجام آن شده است (Ibid, p.124). از این رو،



(تریگ، ۱۳۸۴، ص ۴۷).

نظریه‌های مطرح در سنت نوویتگنشتاینی به تبعیت از درای یک گام به جلوتر پیش رفتند (برای مثال ر.ک: وینچ، ۱۳۷۲). از نظر آنها دغدغه کشف دلایل و انگیزه‌های فرد، عامل برای انجام عمل خاص، صرفاً علاقه متمایز و مستقل علوم انسانی نیست، بلکه علاوه بر آن، به عنوان پیش فرض ضروری هر تلاشی برای کشف علل عامل کارکرد دارد. تنها در صورتی که علوم اجتماعی بتواند رابطه درونی میان عمل و انگیزه آن را بفهمد، می‌تواند آن را شناسایی کرده و از این راه بکوشد بر اساس قوانین تبیینش کند.

این دیدگاه را نیز می‌توان با اشاره دوباره به مثال همپل، مهاجرت کشاورزان بیابان بی‌آب و علف، توضیح داد. تبیین این کار، با این شرط که مردم تمایل دارند به مناطقی مهاجرت کنند که شرایط و امکانات بهتری برای زندگی دارد، مبتنی است بر شماری از مقدمات که یکی از آنها این است که کشاورزان مزبور بخواهند به مناطقی که شرایط بهتری برای زندگی کردن دارد، مهاجرت کنند و کالیفرنیا را برای این منظور مناسب بدانند؛ اما این باورها و امیال به لحاظ فرهنگی خاص هستند؛ برای آنکه گروهی از مردم تصمیم بگیرند که به عنوان راهی برای ارتقای شرایط زندگی خود اقدام به مهاجرت کنند، باید برداشت خاصی از جهان داشته باشند - مثلاً برداشتی که به آنها امکان تغییر و ارتقای زندگی خود را بدهد - و نیز برداشت خاصی از خود داشته باشند - مثلاً برداشتی که بر اساس آن تا حدی خود را مالک سرنوشت خود بدانند. نمی‌توان بدون این گونه ساختار اعتقادی، مهاجرت به کالیفرنیا را صرفاً بر اساس قانون عامی که همپل متذکر می‌شود، تبیین کرد. استدلالی که در اینجا مطرح شده، این است که اگر بناست کسی کاری را تحت قانونی بگنجاند، باید این قانون به گونه‌ای باشد که به درستی عمل مزبور را در ارتباط با وضعیت و موقعیتی که در آن رخ داده، مشخص و توصیف کند. از همین رو، انسان باید با هنجارها، جهان‌بینی و نحوه برداشتی که گروه مورد بحث از خود دارند، آشنا باشد.

این استدلال، ریشه‌ای است. محتوای این استدلال آن‌گونه که نظریه‌پردازانی نظیر پیتیر وینچ و چارلز تیلور بیان کرده‌اند، این است که نهادها، اعمال، کارها و سایر امور مورد مطالعه تا حدی با برداشت اعضا از خود پایه‌ریزی می‌شوند. این امور تنها در چهارچوب



مجموعه‌های خاصی از باورها و اعمال امکان‌پذیرند و ارتباط درونی با هنجارها، ارزش‌ها و مفروضاتی دارند که مورد تأیید فرهنگ خاصی است. تیلور تأکید می‌کند که کار گفت‌وگو در پیوند با دسته‌ای از مفاهیم و کارهایی است که ویژه جوامع صنعتی پیشرفته است؛ کارهایی نظیر ارائه پیشنهاد، چانه‌زنی و قطع مذاکرات. از سوی دیگر، پشتوانه این کارها مجموعه وسیع‌تری از مفروضات است؛ نظیر مفاهیم مربوط به استقلال فردی، الزام و تکلیف برخاسته از پیمان و آزادی اقتصادی. این مقدمات به همان میزان در پایه‌ریزی عمل گفت‌وگو نقش دارند که پیشنهادهای شفاهی و کارهای فیزیکی شرکت‌کنندگان. در واقع مقدمات مزبور به این پیشنهادها و کارهای فیزیکی شرکت‌کنندگان معنا می‌بخشند. اما این امر، بدان معناست که برای شناسایی کارهای مربوط به گفت‌وگو باید انسان بتواند معنای کلمات و پیشنهادها را بر اساس نظام مفهومی یا معناشناختی‌ای که این امور به آن تعلق دارند، فهم کند. تا این حد، فهم معنای باورها و اعمال و در نتیجه دستیابی به چهارچوب مفهومی جامعه مورد مطالعه، پیش‌فرض صورت‌بندی پیوندهای قانون‌شناختی مربوط به باورها و اعمال است.

بعدها نوویتگنشتاینی‌ها به همین طریق، در رد همپل استدلال کردند که پیش‌فرض امکان‌شناسایی یکنواختی‌ها و قوانین رفتار در درون یک جامعه، آشنایی با هنجارها و باورهاست. در نتیجه، نمی‌توان عینیت در علوم اجتماعی را صرفاً از طریق به‌کارگیری قوانین تضمین کرد؛ چراکه کاربست قانون، خود، بر فهم پیشین از معنای کارهای مورد بحث مبتنی است.

پیتر وینچ، یکی از نوویتگنشتاینی‌های تأثیرگذار، در کتاب **ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه**، در رد ماکس وبر استدلال می‌کند که نمی‌توان اعتبار تفسیر علمی اجتماعی را از راه تحلیل آماری «محک زد» (ر.ک: وینچ، ۱۳۷۲، ص ۱۰۵-۱۱۳). افزون بر آن، لازمه ارائه «تفسیرهای بهتر» «جامعه‌پذیری بهتر» یا آشنایی بیشتر با زندگی جامعه مورد پژوهش می‌باشد، نه به‌کارگیری شیوه‌هایی که از علوم طبیعی به عاریت گرفته شده‌اند. وینچ با طرح قاعده و قانون در رفتارهای انسان، میان رفتارهای انسانی و رفتارهای حیوانی تمایز می‌نهد؛ همچنان‌که راین تصریح می‌کند «سراپای بحث وینچ با این قاعده عجین شده است که رفتار

آدمیان را باید رفتاری تابع قاعده دانست، نه رفتاری تابع نظم علی» (راین، ۱۳۸۲، ص ۱۴۹). این دیدگاه وینچ در واقع در مقابل دیدگاه میل است؛ از نظر میل هدف علوم اجتماعی، به دست دادن تبیین‌هایی است که منطبق بر ضوابط مدل فرضی استنتاجی باشد. آنچه این تبیین‌ها بیش از هر چیز نیاز دارند، آن است که تعمیماتی معتبر و مؤید و مفید رابطه علیت به دست آورند که در جایگاه کبرای قیاس بنشینند و تبیین‌های علی را برای ما فراهم کنند. یکی از شرایط ارائه روابط علی این است که علت و معلول مستقل از یکدیگر قابل تحدید و تمیز باشند؛ اما این، دقیقاً همان نکته‌ای است که وینچ با آن مخالف است (همان، ص ۱۴۹-۱۵۰). از نظر وینچ ما قادر به این کار نیستیم؛ چرا که در آن صورت، موضوعی را که خواهان پژوهش در آنیم، در نخستین گام قربانی خواهیم کرد. وینچ مدعی است که رابطه موجود میان افعال، رابطه‌ای مفهومی و منطقی است و واژه‌هایی که برای بحث از افعال به کار می‌گیریم، باید چنان باشند که فعل بودن آنها را نشان دهند، نه آنکه آنها را حوادثی بدنی و وقایعی فیزیولوژیک نشان دهند. بر اساس دیدگاه وینچ «افعال انسانی واجد معنا هستند و معنا هم چیزی نیست که قابل تحلیل علی باشد. پس هر جا که افعال معنادار، موضوع پژوهش علوم اجتماعی‌اند، دیگر، مقولات علت و معلول نمی‌توانند بهترین فهم از آنها در اختیار ما بگذارند، بلکه مقولات «معناداری» و «قاعده‌مندی»، از این لحاظ شایسته‌ترند» (همان، ص ۱۵۲). کارها پدیده‌های طبیعی نیستند که به راحتی در ساختار علی درآیند، بلکه بر قواعد مبتنی هستند و قواعد هم از اعتبار انسان‌ها برمی‌خیزند. از این رو، باید در علوم اجتماعی به جای علت‌یابی و تحقیق از برون، به معناکاوی و تحقیق از درون روی آورد. بنابراین، اگر بخواهیم مثلاً در تفسیر و تبیین توقف رانندگان در پشت چراغ قرمز چنین بگوییم که قرمز شدن چراغ راهنما علت ایستادن رانندگان در پشت چراغ قرمز است، از نظر وینچ به خطا رفته‌ایم. این کارها تابع قواعد و قواعد نیز برخاسته از اعتبار انسان‌هاست. از نظر وینچ زندگی انسان‌ها مملو از اعتبارات است. اساساً نهادهای اجتماعی چیزی جز اعتبارات نیستند؛ مثلاً ارزش دار بودن اسکناس فقط برخاسته از اعتبارات است و با لغو اعتبار، کاغذپاره‌ای بیش نخواهد بود. به همین منوال است اموری نظیر همسری، مالکیت، ریاست، اهانت، احترام و... (سروش، ۱۳۸۵، «الف»، ص ۴۵). یکی از بدیهی‌ترین

اعتبارات، مسئله زبان است. اگر هرکس بخواهد برای خود زبان جداگانه‌ای وضع کند، اساساً اجتماعی نخواهد بود. پیتر وینچ همین زبان را الگو قرار داده، معتقد است فهم یک جامعه و رفتار اجتماعی انسان‌ها درست همانند فهم یک زبان است. باید زبان را مدل علوم اجتماعی قرار داد. برای فهم زبان، نگاه کردن به حرکت لب‌ها و زبان و ورود و خروج نفس در ریه‌ها و سایر حرکات فیزیولوژیکی فرد کافی نیست؛ همچنین یادگیری قواعد منطق و نحوه قیاس‌ها کافی نیست؛ بلکه باید در جامعه‌ای که زبان مورد نظر در آن به کار می‌رود، وارد شد و با آنها زیست و بسیاری از ظرایف و زوایا را که حتی در ترجمه نیز قابل انتقال نیست، دریافت. از نظر وینچ مطالعه علوم انسانی هم جز از این طریق ممکن نیست؛ چراکه هر رفتاری که از انسان‌ها صادر می‌شود، به منزله لفظی است که از وی صادر می‌شود. مقصود وینچ از معنادار دانستن رفتار انسان نیز همین است که این کارها محفوف و مشمول اعتبارند؛ مثلاً انداختن تکه‌ای کاغذ در صندوق در ظاهر حرکتی بیش نیست، اما معنایش رأی دادن است و این، از اعتبار آن جامعه ناشی می‌شود. از این‌رو، باید همه رفتارهای انسانی را همچون بیانی بدانیم که از وی صادر می‌شود و با این کار است که علوم انسانی متولد می‌شود (همان، ص ۴۵-۴۶).

محقق علوم اجتماعی باید پیش از هرکاری، تلاش کند که شیوه‌های زندگی مورد پژوهش خود را فهم کند و برای چنین فهمی، باید با قواعد حاکم بر شیوه‌های زندگی مردم مورد پژوهش آشنا شود و برای رسیدن به این هدف، باید احساسات متعلق به آن شیوه زندگی را در خود رشد و پرورش دهد (ر.ک: وینچ، ۱۳۷۲، ص ۱۰۷). این امر نشان‌دهنده این واقعیت است که از نظر وینچ تبیین پدیده‌های اجتماعی، برخلاف پدیده‌های طبیعی، در پیوند با بستر اجتماعی مربوطه است. از این‌رو، برای فهم رفتار انسان‌ها و تبیین آنها، باید در نخستین گام، به جهان اعتبارات و ارزش‌ها و قواعد آنها دست یافت و برای این کار باید از تماشگری دست شسته، بازیگر شویم (سروش، ۱۳۸۵، «الف»، ص ۴۷).

#### ۴-۲-۲. گادامر

همچنان که گذشت، دیلتای معتقد بود باید روش‌شناسی علوم انسانی را اصلاح کنیم و

بدین ترتیب، آن را هم‌رتبه علوم طبیعی قرار دهیم. پیش‌فرض این دیدگاه، آن است که در صورت اصلاح روش علوم انسانی، این علوم هم می‌تواند به رقابت و هم‌آوردی با علوم طبیعی بپردازد. این دیدگاه و این پیش‌فرض به‌شدت از سوی فیلسوفانی نظیر هایدگر و به‌تبع او گادامر رد شد. تفاوت شاخص هایدگر و گادامر با دیلتای در همین نکته نهفته است. آنها به جای آنکه به‌دنبال نوعی نظریه‌شناخت و تکمیل روش‌شناسی علوم انسانی باشند، پرسش بنیادینی را مطرح کردند. به جای پرسش از اینکه «چگونه بشناسیم؟» که اساساً در پی روش است، چنین سؤال کردند: «نحوه وجود آن موجودی که هستی او فقط در فهم است، چیست؟» (واعظی، ۱۳۸۰، ص ۲۱۹). گادامر، تصریح می‌کند که هرگز به دنبال یافتن و ارائه روش جدیدی برای فهم نبوده است (See: Gadamer, 1994, p.512).

یکی از نکاتی که گادامر تأکید می‌کند، این است که پیش‌داوری‌ها و پیش‌دانسته‌های ما نقش مهمی در فهم، ایفا می‌کنند؛ اساساً شرط تحقق دانش و معرفت، پیش‌داوری است و فهم اساساً با پیش‌داوری آغاز می‌شود. پس اساساً روشی وجود ندارد که در پی پیراستن فهم ما از پیش‌داوری‌ها باشد؛ پیش‌داوری‌ها همواره در فهم دخالت می‌کنند. از این‌رو، برخلاف نظر پوزیتویست‌ها، هرگز نباید پنداشت که روش علوم طبیعی، مانع از دخالت پیش‌داوری می‌شود. وانگهی، روش علوم تجربی شیوه‌عامی برای درک همه حقایق نیست. کاربست این روش در علوم انسانی نه ممکن است و نه مطلوب (واعظی، همان، ص ۲۲۴). گادامر تصریح می‌کند که فارغ‌شدن از جهان خویشتن و چشم‌پوشی از پیش‌داوری‌های خویش، برای دست‌یافتن به فهم عینی، نه امکان‌پذیر و نه اساساً مطلوب است. پیش‌داوری‌ها و پیش‌دانسته‌های ما نقش مثبت و مهمی در تحقق فهم دارند. از همین‌رو وی معتقد است دقیقاً دغدغه عینیت است که مانع توصیف کافی (قانع‌کننده) از ساختار فهم می‌گردد. گادامر معتقد است ما باید نه تنها مشاهده و پیش‌بینی را به‌عنوان شیوه درست تحقیق و تأیید تحلیل علمی اجتماعی رد کنیم، بلکه باید علاوه بر آن، اساساً دغدغه خود راجع به اصل تحقیق و تأیید بین‌الذهانی را رها کنیم. گادامر با اتخاذ تحقیق پدیدارشناختی هوسرل و هایدگر به‌عنوان نقطه آغاز بحث خود،

استدلال می‌کند که همه انواع فهم انسانی، فهم چیزی «به‌عنوان» چیزی هستند. گادامر بر تأثیر «افق» یا «شبکه» تأکید می‌کند. افق در واقع، همان زاویه نگرش ماست که با محدود کردن نگرش ما و فراهم کردن پیش‌فرض‌هایی، موقعیت‌مندی ما را در جهان نشان می‌دهد (رک: هولاب، ۱۳۷۸، ص ۹۰-۹۱). بنابراین، اگر من متنی را داستان پلیسی فهمیدم، پیش‌فرض این فهم من از این برداشت، آن است که من می‌دانم که داستان پلیسی چیست و به‌طور عام‌تر، پیش‌فرض این است که من با سایر انواع نوشته‌ها نیز آشنا هستم که این نوشته را از آنها تمییز می‌دهم. به همین منوال، برای اینکه چیزی را «میز تحریر» تلقی کنم، باید بدانم میز تحریر چیست و نیز با کار نوشتن، مطالعه و خواندن که میزهای تحریر را از سایر سطح‌های مخصوص نوشتن، متمایز می‌کند، آشنا باشم. بر اساس این دیدگاه، هر‌ونه درک از داده‌های مستقیم تجربه نظریه‌بار است؛ درک منعکس‌کننده تجربه و ارزش‌های فرهنگ و جامعه‌ای است که انسان به آن تعلق دارد و پیش‌داوری‌هایی را از آن می‌گیرد. این پیش‌داوری‌ها مبنا و پایه تأکید گادامر بر اهمیت سنت تاریخی است. از نظر وی، صرفاً تا همان حد که انسان از معنای چیزی انتظار دارد، آن چیز به‌عنوان چیزی ظهور می‌یابد. اما این چشم‌داشت، خود، امری بی‌پایه و بدون زمینه نیست؛ بلکه برپایه سنت فرهنگی ترسیم می‌گردد. بر اساس دیدگاه گادامر، قدرت عملی و تأثیرگذار این سنت با ارائه «روش» به تاریخ و علوم اجتماعی خشی نمی‌شود؛ بلکه شیوه تعریف و توصیف تبیین‌یاب، میزان تمرکز فرد به پرسش‌نامه‌های علمی اجتماعی، ابعادی از تاریخ که مورد تأکید فرد قرار می‌گیرد، همه و همه انعکاس‌دهنده یک جهت‌گیری مفهومی است که یک تاریخ فرهنگی و فکری خاص آن را تشکیل داده است.

بدین ترتیب، وی بر آن می‌شود که فهم در علوم انسانی امری دو جانبه و مبتنی بر گفت‌وگوی محقق با موضوع مورد تحقیق است. از این‌رو، نه تنها نباید پیش‌داوری‌ها و افق معنایی محقق را رد کرد، بلکه باید به آن اجازه داد که ایفاگر نقش خود در فهم باشد. فهم هنگامی به دست می‌آید که دو افق معنایی محقق و موضوع مورد تحقیق با یکدیگر ترکیب شوند و با یکدیگر گفت‌وگو کنند. منطقی که بر این گفت‌وگو حاکم است، منطقی پرسش و پاسخ است. از این‌رو، باید گفت راهکاری مناسب برای علوم انسانی که هم با هستی‌شناسی

فهم و شرایط وجودشناختی آن، و هم با واقعیت تاریخی انسان به عنوان مفسر تناسب دارد، روش دیالکتیکی است که مبتنی بر پرسش و پاسخ است. فهم در پرتو همین پرسش و پاسخ متقابل میان مفسر (محقق) و اثر تحقق می‌یابد (Gadamer, 1994, pp.360-361). گادامر تأکید می‌کند که حقایق تاریخ، جامعه و فرهنگ فقط از طریق نوعی دیالوگ و گفت‌وگو آشکار می‌شوند؛ یعنی از طریق گوش سپردن به تاریخ آن‌گونه که در سنت‌ها و نهادها و فرهنگ جامعه و نیز در شعر تجلی می‌یابد. از نظر وی، این حقایق به چنگ مشاهدات علمی در نمی‌آیند؛ از این رو، به‌کارگیری روش هرمنوتیکی در گفتار تاریخی و هنری، امری اجتناب‌ناپذیر است.

از سوی دیگر، از نظر گادامر، هدف علم اجتماعی تفسیری را نمی‌توان تکرار یا تأیید و تثبیت پژوهش پیشین دانست؛ بلکه وظیفه آن، روشن کردن ابعاد جدید پدیده‌ای است که با ورود و درگیری آن پدیده در مرحله بعدی سنت تاریخی پدیدار شده است. از آنجاکه ما همیشه پدیده‌ها را بر اساس موقعیت تاریخی خود می‌فهمیم و از آنجاکه تاریخ همواره در حال تغییر است، هر حادثه، هر مصنوع بشری و هر عملی با حوادث، مصنوعات و اعمال گوناگونی در ارتباط است و پیوسته در پرتو تحولات بعدی تفسیر می‌شود.

### ۳. دیدگاه تلفیقی

آیا در مورد علوم اجتماعی، همین دو شق صادقند؟ شاید بتوان به‌نحوی این انحصار در دو شق فوق را شکست. چرا باید تنها یکی از این دو رویکرد (صورت‌گرایانه، یا فهم‌محور) درست باشد؟ اگر بتوان این انحصار دید را شکست، به دیدگاهی می‌رسیم که آن را «دیدگاه تلفیقی» می‌نامیم. در واقع، می‌توان، با در نظر داشتن ابعاد از هر یک از این دو رویکرد صورت‌گرایی و فهم‌محوری، هر یک از آنها را در بخشی از مسائل علوم انسانی صادق دانست. به نظر می‌رسد نگاه انحصاری و تک‌بعدی به مسائل انسانی، باعث مشکلاتی در تبیین آنها می‌گردد و می‌توان با استفاده از اشاراتی که برخی از جامعه‌شناسان و اقتصاددانان برجسته معاصر، نظیر فون‌هایک (Von Hayek) مطرح کرده‌اند، دیدگاهی تلفیقی ارائه کرد که می‌تواند راهگشا باشد. دو گونه علم انسانی را از یکدیگر متمایز

می‌کنند: یکی، علمی که بر اساس الگوی علوم طبیعی می‌تواند پیش رود؛ دیگری، علم انسانی محض که الگوی کاملاً متفاوتی دارد. این دو، از یکدیگر متمایزند و نباید آنها را خلط کرد و نیز نباید یکی از آنها را فدای دیگری کرد. در واقع، مسائل علوم انسانی، دو دسته می‌شوند؛ در این علوم، هم ابعادی هست که تبیین آنها بر اساس الگوی علوم طبیعی خطاست و باید برای تبیین آنها راه دیگری جست و در قالب ساختار فهم‌محور به دنبال یافتن دلیل برای آنها برآمد و هم ابعادی هست که باید همانند روال جاری در علوم طبیعی، برای تبیین آنها به دنبال یافتن علت باشیم. فهم‌محوران، بررسی علت‌محور و قانون‌جویانه را مورد بی‌مهری قرار دادند و از آن غافل شدند؛ درحالی‌که همهٔ مسائل مطرح در علوم انسانی، از سنخی نیست که برای تبیین آنها رویکرد فهم‌مدلانه بایسته یا شایسته باشد، بلکه برای تبیین برخی از مسائل، باید بسان تبیین در علوم طبیعی به دنبال علت باشیم؛ نظیر این مسئله که چه شد که کارتر رئیس‌جمهور شد؟- البته، در صورتی که به دنبال انگیزه‌های فردی کارتر نباشیم، بلکه بخواهیم فرایند اجتماعی منجر به زمینه‌های این‌کار را بررسی کنیم. چرا این رسم در این جامعه جاری است؟ چرا پول فلان کشور از نقره است و پول کشورهای دیگر کاغذی است؟ برای تبیین این مسائل باید به نحو علت‌محور پیش رفت (سروش، ۱۳۸۵، «ب»، ص ۴۶۹-۴۷۱). اما برای تبیین برخی از مسائل انسانی، نظیر مسائلی که با انگیزه‌های درونی انسان‌ها سروکار دارد، باید از رویکرد فهم‌محور پیروی کرد؛ مثلاً در همان مثال - کارتر- اگر بخواهیم انگیزه‌های شخصی و فردی خود وی را در نظر بگیریم و نامزدشدن او را با این رویکرد تبیین کنیم، باید به رویکرد فهم‌محور متوسل شویم.

### نتیجه‌گیری

دو دیدگاه صورت‌گرایی و فهم‌محوری به افراط و تفریط‌ها و در نتیجه به اشکال‌هایی دچار هستند که کارآیی آنها را با اشکالات خاصی همراه کرده است؛ اما بر اساس دیدگاه تلفیقی که ارائه شد، مسائل انسان‌ها و به تبع آن، تبیین این مسائل، در دو بخش گنجانده می‌شود. یک بخش از آنها، مشمول تبیین بر اساس الگو و قواعد به‌کاررفته در تبیین مسائل علوم طبیعی؛ بخش دیگر، مشمول الگو و قواعد مطرح در دیدگاه فهم‌مدلانه است و این دو را

نباید با یکدیگر خلط کرد؛ بلکه باید آنها را به طور جداگانه مورد بررسی قرار داد و در نهایت به نتیجه‌ای رسید که از آمیزه این دو بعد به دست آمده است. البته یکی از چالش‌های فراروی دیدگاه تلفیقی، چگونگی تمییز مسائل مربوط به بخش اول و بخش دوم است. شکی نیست که ارائه معیار کاملاً دقیق در این باره آسان نیست؛ اما می‌توان در بسیاری از موارد این دو را از یکدیگر تمییز داد. یکی از مزیت‌های این دیدگاه، پرهیز از افراط و تفریطی است که دو دیدگاه صورت‌گرایی و فهم‌محوری دچار آن هستند. وانگهی، در دیدگاه تلفیقی می‌توان از مزایای هر یک از دو دیدگاه سابق به‌خوبی بهره جست. از یک‌سو، می‌توان به صورت، ساختار و الگوی تبیین که مورد توجه دیدگاه صورت‌گرایان است، اهتمام ورزید و از سوی دیگر، می‌توان از توجه به فهم و همدلی که در دیدگاه فهم‌محوری مورد تأکید است، غافل نشد.

### منابع و مأخذ

۱. پوپر، کارل؛ «منطق علوم اجتماعی»؛ ترجمه آرش نراقی؛ در: عبدالکریم سروش، درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع: روش تفسیر در علوم اجتماعی، چ پنجم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵.
۲. تریگ، ویلیام؛ فهم علم اجتماعی؛ ترجمه شهناز مسمی‌پرست؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
۳. راین، آلن؛ فلسفه علوم اجتماعی؛ ترجمه عبدالکریم سروش؛ چ سوم، تهران: صراط، ۱۳۸۲.
۴. ژولین، فروند؛ آرا و نظریه‌ها در علوم انسانی؛ ترجمه علی محمد کاردان؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۵. سروش، عبدالکریم؛ درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع: روش تفسیر در علوم اجتماعی؛ چ پنجم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵ (ب).
۶. —؛ تفرج صنع؛ چ ششم، تهران: صراط، ۱۳۸۵ (الف).
۷. فی، برایان؛ پارادایم‌شناسی علوم انسانی؛ ترجمه مرتضی مردیها؛ تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
۸. مصباح یزدی، محمدتقی؛ جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن؛ چ سوم، قم: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۹. نصیری، منصور؛ تبیین در علم و ال‌های؛ پایان‌نامه دکتری رشته فلسفه دین، قم: مؤسسه آموزشی



پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.

۱۰. همپل، کارل؛ «تبیین در علم و تاریخ»؛ ترجمه سید مهدی حسینی اسفیدواجانی؛ ماهنامه علمی تخصصی اطلاعات حکمت و معرفت، ش ۳۵، ۱۳۸۷.

۱۱. هولاب، رابرت؛ نقد در حوزه عمومی؛ ترجمه حسین بشیریه؛ چ دوم، تهران: نی، ۱۳۷۸.

۱۲. واعظی، احمد؛ درآمدی بر هرمنوتیک؛ تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰.

۱۳. وینچ، پیتر؛ ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه؛ ترجمه زیر نظر سمت؛ تهران: سمت، ۱۳۷۲.

۵۹

تبیین در علم اجتماعی

تبیین در علم اجتماعی

14. **Ilse N. Bulhof**. Wilhelm Dilthey: A Hermeneutic Approach to the Study of History and Culture. Martinus Nijhoff. 1980. 233pp.

15. Clayton, Philip; **Explanation from Physics to Theology**: an Essay in Rationality and Religion; New Haven and London: Yale university Press, 1989.

16. David-Hillel Ruben; "Explanation in history and social science" in: **Routledge Encyclopedia of Philosophy**; Version 1.0, London and New York: Routledge, 1998.

17. Dray; **Laws and Explanation in History**; Oxford, 1957.

18. Hans Georg Gadamer; **Truth and Method**; New York: 1994.

19. Hans Herbert Kogler & Karsten R. Stueber; "Introduction" in: **Empathy and Agency**: The Problem of Understanding in the Human Sciences; eds. Hans Herbert Kogler & Karsten R. Stueber, Unated States of America: Westview Press, 2000.

20. Hempel; **Aspects of Scientific Explanation and Other Essays in the Philosophy of Science**; New York, 1965.

21. -----; "The Function of General Laws in History", in **Hempel, Aspects of Scientific Explanation**; London, 1965.

22. Jane Roland Martin; 'Another Look at the Doctrine of Verstehen' in Michael Martin and Lee C. McIntyre (eds.), Readings in **The Philosophy of Social Science Cambridge**; Mass: The MIT Press, 1994.

23. Kogler, Hans Herbert & Stueber, Karsten R.; "Introduction" in: **Empathy and Agency**: The Problem of Understanding in the Human Sciences; eds. Hans

Herbert Kogler & Karsten R. Stueber, United States of America: Westview Press, 2000.

24. McIntyre, Lee C.; 'Complexity and Social Scientific Laws' in Michael Martin and Lee C. McIntyre (eds.), Readings in **The Philosophy of Social Science**; Cambridge, Mass: The MIT Press, 1994.

25. Roy Jackson, Sue Johnson, Keith Maslin, Mel Thompson and Rupert Woodfin; **Understanding Philosophy for A2 Level: Philosophy of Science**; United Kingdom, Nelson Thornes, 2005.

26. Walton; **Abductive Reasoning, Tuscaloosa**; University of Alabama Press, 2004. pp.56-57.

۶۰  
ذهن

پاییز ۱۳۹۰ / شماره ۴۷ / منصور نصیری